



# کتابداری و اطلاع‌رسانی و مفهوم پارادایم در فلسفه علم توماس کوهن

محمد خندان

مدیرکل پژوهش و نوآوری  
نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## مقدمه

فلسفه علم یکی از رشته‌هایی است که در دهه گذشته رشد چشمگیری در کشور ما داشته است و این امر از ازدیاد چند سال اخیر کتب و مقالاتی که در این حوزه به زبان فارسی نشر یافته، و نیز تأسیس رشته فلسفه علم در برخی مراکز آموزش عالی و گنجاندن واحدهایی از فلسفه علم در مقاطع تحصیلات تکمیلی بسیاری از رشته‌ها، پیداست. این توجه منحصر به علوم طبیعی نیست و در عرصه علوم اجتماعی نیز اقبال به مباحث فلسفه علم رو به فزونی داشته است. با این وجود، در جامعه علمی کتابداری و اطلاع‌رسانی

ایران، توجه چندانی به این رشته نشده است، حال آنکه در چند سال اخیر، مباحث معرفت‌شناختی به‌طور عام و فلسفه علم به‌طور خاص مورد توجه متخصصان این رشته در خارج از کشور واقع شده است (به‌عنوان مثال بنگرید به: باد، ۲۰۰۱؛ فالیس، ۲۰۰۲؛ هرولد، ۲۰۰۴؛ یورلاند، ۵۰۰۲).

فلسفه علم، گرچه در طول تاریخ دگرگونی‌های فراوان و تطورات مختلف به خود دیده است و نحله‌های متعددی در قلمرو آن ظهور کرده‌اند، اما به‌عقیده هوینینگن-هونن (۲۰۰۵) در اوایل دهه ۱۹۶۰ یکی از بزرگترین دگرگونی‌ها در

آن حادث شد و آن، ورود تاریخ به ساحت فلسفه علم بود. تا آن زمان، فلسفه علم تحت سیطره تحصّل‌انگاری منطقی و عمدتاً هنجارگرا بود؛ یعنی می‌کوشید معیارهایی برای شناخت علم معتبر به‌دست دهد. اما در سال ۱۹۶۲ توماس کوهن کتابی باعنوان «ساختار انقلاب‌های علمی» منتشر کرد که راه را برای رواج نگرش تاریخی به فلسفه علم باز کرد. اگر امروزه فلسفه علم در رهیافت هنجاری منحصر نمانده و به‌جانب رهیافت توصیفی گراییده و نقش تاریخ علم و جامعه‌شناسی علم و روان‌شناسی دانشمندان در کنار فلسفه علم پررنگ‌تر شده است (سروش،

۱۳۸۸)، این امر عمدتاً مدیون کار توماس کوهن است. عمده‌ترین چالش کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» برای اصحاب تحصيل‌انگاری منطقی، این بود که تصویری که آنها از علم داشتند را بر هم زد؛ تصویری که عمدتاً مبتنی بر پیشرفت در قالب انباشت خطی و عقلانیت تحولات علمی بود.

ریچارد گراندی (۲۰۰۶) توماس کوهن را اثرگذارترین مورخ و فیلسوف علم در قرن بیستم خوانده است. سمیر آکاشا (۱۳۸۷) نیز کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» را پرنفوذترین اثر در حوزه فلسفه علم، طی ۵۰ سال اخیر می‌داند و اشاره می‌کند که این کتاب از طرف روزنامه گاردین، در فهرست ۱۰۰ کتاب پرنفوذ قرن بیستم قرار گرفته است. یکی از اصطلاحاتی که به‌واسطه اثرگذاری شدید آراء کوهن رواج گسترده‌ای یافت و حوزه‌های گوناگون علمی، اعم از علوم طبیعی و اجتماعی را درنوردید و حتی به عرصه رسانه‌ها نیز راه یافت، اصطلاح «پارادایم» است. این اصطلاح دارای منشأ یونانی است و می‌توان آن را به صورت تحت‌اللفظی به «الگو»، «نمونه»، «مثال» و «سرمشق» ترجمه کرد. اما از آنجا که هیچ یک از این معادل‌ها رساننده معنی مصطلح آن در نزد توماس کوهن نیستند، ترجیح من این است که آن را در همان تلفظ انگلیسی به کار ببرم. از منظر کسی که در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی فعالیت می‌کند، می‌توان این پرسش را پیش کشید که: «آیا مفهوم پارادایم، آنگونه که کوهن آن را مطرح ساخته، در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی دارای موضوعیت است یا نه؟» و «آیا می‌توان برای این مفهوم در رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی مصداق یا مصادیقی یافت یا نه؟». مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به این پرسش‌هاست.

#### طرحی از فلسفه علم توماس کوهن

توماس کوهن (۱۹۹۶-۱۹۲۲) فیزیک‌دان، فیلسوف و مورخ علم آمریکایی است. او دکتری فیزیک خود را از دانشگاه هاروارد دریافت کرد و در دانشگاه‌های پرینستون و ام‌آی‌تی به تدریس پرداخت. او تحقیقات مهمی درباره انقلاب کپرنیکی

و مکانیک کوانتومی به عمل آورد. اما عمده شهرت او مرهون کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» است که در آن، توجه‌ها را به نقش پارادایم‌ها در تحولات تاریخی علوم جلب کرد (لازی، ۱۳۷۷).

کوهن در دیباچه کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» به سابقه آشنائیش با تاریخ علم اشاره می‌کند:

«... من از فیزیک به تاریخ علم کشانده شدم و سپس به تدریج از مسائل سراسر تاریخی به گذشته و ملاحظات بیشتر فلسفی که از ابتدا مرا به سوی تاریخ راهنمایی کرده بود روی آوردم» (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۷۲).

در ادامه، او به اثرپذیریش از کارهای الکساندر کوپره، امیل میرسون، هلن متسگر و آنه‌لیز مایر اشاره می‌کند. اهمیتی که وی برای این محققان قائل است این است که آنها «به‌صورتی روشن‌تر از دیگر پژوهشگران متأخر نشان داده بودند که در دوره‌ای که قوانین اندیشه علمی با قواعد جاری امروز متفاوت بودند، تفکر علمی چه معنایی داشته است» (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۳).

کوهن به آشنائی با آراء لاجوی در کتاب «زنجیر بزرگ هستی»، آراء ژان پیازه درباره جهان‌های متفاوتی که کودک در حال رشد با آنها روبرو می‌شود، آثار روان‌شناسان ادراک به‌ویژه نحله گشتالت، آراء ورف درباب تأثیر زبان در جهان‌بینی، نظر کواین درباب تمایز تحلیلی- ترکیبی و از همه کارسازتر تک‌نگاری تقریباً ناشناخته لودویگ فلک با عنوان «پیدایش و تکوین یک واقعیت علمی» نیز اشاره می‌کند (کوهن، ۱۳۸۷). در نهایت، او به نظر یکی از همکارانش به نام فرانسیس ایکس ساتون اشاره می‌کند که او را متوجه کرد که «شاید می‌بایست این اندیشه‌ها [را] در چارچوب جامعه‌شناسی جامعه علمی مورد بحث قرار داد» (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۷۵).

آنچه گذشت، شمه‌ای از افراد، آثار و جریان‌های مؤثر بر تکوین آراء کوهن است که در کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» ظهور یافته است. لذا می‌توان کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» را دیگ درهم‌جوشی دانست که معجونی قوام‌یافته از فلسفه علم، تاریخ علم، جامعه‌شناسی

جامعه علمی و روان‌شناسی دانشمندان را فراهم می‌کند که نه به‌نحو التقاطی، بلکه در پیوندی منسجم و سازگار با یکدیگر، در راستای تبیین نحوه رشد شناخت علمی به‌کار گرفته شده‌اند. در اشاره به این معنی، کوهن (۱۳۸۷: ۷۸) می‌گوید:

«آن دیدگاهی از علم که در اینجا تکوین می‌یابد، بیانگر توانمندی ثمربخش شماری از انواع نوین پژوهش، از جمله پژوهش تاریخی و پژوهش جامعه‌شناسانه است.» درک نحوه رشد علم، مسئله اصلی کوهن در سرتاسر کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» است. در این میان، یکی از محورهای مورد توجه توماس کوهن، نقش تکمیل‌کننده‌ای است که عناصر مابعدالطبیعی در پژوهش‌های خلاق علمی ایفا کرده‌اند. اینها عوامل برون‌بافتی دخیل در تحول علم هستند. از دیگر محورها، بررسی روش‌هایی است که توسط آنها، کسانی که خود به نظریه‌ای کهن و ناسازگار پایبندند، پایه‌های تجربی یک نظریه نوین را انباشته و همساز می‌کنند (کوهن، ۱۳۸۷).

کوهن فصل اول (درآمد) کتاب خود را با این عبارت آغاز می‌کند:

«تاریخ، اگر آن را همچون انباره‌ای برای چیزی بیش از حکایت‌نگاری و گاه‌شماری در نظر آوریم، می‌تواند تصویری از علم را که در اختیار داریم، به‌طور قاطعی دگرگون کند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۸۲)

اما تصویر رایجی که از علم داریم، چگونه تصویری است؟ این تصویر، تصویری است که علم را چونان آمیزه و مخلوطی از فاکت‌ها و نظریه‌ها و روش‌ها می‌داند که درونمایه آن از مشاهدات، فرضیه‌ها و قوانینی تشکیل شده که به تدریج در طول تاریخ روی هم انباشته شده‌اند. تاریخ‌نگاری‌های رایج در باب «تاریخ علم»، مبتنی بر همین انگاره «تکوین انباشتی» بوده‌اند. در این نوع تاریخ‌نگاری، آنچه مهم است این است که فاکت‌های علمی را چه کسی و در چه زمانی کشف کرده و تعالیم خرافی و اساطیری‌ای که مانع رشد علم بوده‌اند، چه بوده‌اند؟ در مقابل، کوهن این ایده را پیش می‌کشد که علم از راه انباشت خطی تکامل نمی‌یابد و مورخ علم باید

بکوشد که پیکارچگی علم در زمان خودش (در یک برهه تاریخی خاص) را نشان دهد، نه سهم افادات پیشین در وضع کنونی علم را (کوهن، ۱۳۸۷).

پس در نظر کوهن، باید آنچه مناط وحدت علم در یک دوره یا برهه تاریخی است مورد بررسی قرار گیرد. به عقیده وی، آنچه علم را در دوره‌های تاریخی مختلف از هم متمایز می‌کند، این یا آن روش نیست، بلکه آن چیزی است که کوهن آن را روش‌های «قیاس‌ناپذیر» دیدن جهان و به‌کار بستن علم در آن می‌داند. او می‌گوید: «شاخص مراحل نخستین تکوین بسیاری از علوم، رقابت دائمی میان شماری از دیدگاه‌های متفاوت درباره طبیعت است که هر یک از آنان تا حدی از نیازهای مشاهده و روش علمی ناشی شده‌اند و همه آنها، تا حد معینی با این نیازها سازگار هستند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۸۶).

کوهن این «روش‌های قیاس‌ناپذیر دیدن جهان» را «پارادایم» می‌نامد. وی در تعریف پارادایم می‌گوید:

«مقصودم از پارادایم، دستاوردهای علمی مورد پذیرش همگانی است که برای یک دوره زمانی، الگوهای مسائل و راه‌حل‌ها را برای جامعه‌ای از کارورزان فراهم می‌آورند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۶).

تا زمانی که برای پرسش‌هایی از نوع پرسش‌های زیر پاسخی قطعی صادر نشده است، به‌ندرت پژوهشی جدی در یک جامعه علمی صورت می‌گیرد: «جهان از کدام ذوات بنیادین ساخته شده است؟»، «این ذوات چه تعاملی با یکدیگر و با حواس انسان دارند؟»، «درباره این ذوات چه پرسش‌های مشهوری را می‌توان مطرح کرد و با کاربرد چه فتونی می‌توان به پاسخ دست یافت؟». پاسخ به این پرسش‌ها، که از طریق روال‌های آموزشی در ذهنیت دانشجویان و محققان رسوخ می‌یابد، مبنای خلق «علم بهنجار» است:

«علم بهنجار - فعالیت‌هایی که بیشتر دانشمندان کمابیش همه وقت خود را به‌طور اجتناب‌ناپذیری صرف آن می‌کنند - بر مبنای این فرض استوار است که جامعه علمی می‌داند که جهان به چه مانند است»

(کوهن، ۱۳۸۷: ۸۷).

علم بهنجار، ریشه در یک پارادایم دارد. وقتی پارادایم تکوین یافت، فعالیت دانشمندان و محققان در قالب معماگشایی ادامه می‌یابد. بنا به تعریف کوهن:

«علم بهنجار به معنی پژوهشی است که به شکل استواری بر شالوده یک یا چند دستاورد علمی پیشین بنا شده؛ دستاوردهایی که برخی از جامعه‌های علمی در برهه‌ای از زمان، آنها را به‌مثابه بنیاد عمل آینده خویش به رسمیت شناخته‌اند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۹۳).

این دستاوردها عمدتاً در متون درسی مقدماتی و پیشرفته مورد بحث قرار می‌گرفته‌اند؛ مانند «فیزیک» ارسطو، «المجسطی» بطلمیوس، «اصول» و «نورشناسی» نیوتن، «الکتریسیته» فرانکلین، «شیمی» لاوزیه و «زمین‌شناسی» لایل. در این قبیل آثار، مسائل شناخته‌شده و روش‌های یک میدان پژوهش تا مدت‌ها برای نسل‌های متوالی به کارورزان علوم توضیح داده می‌شد. علم بهنجار، طبیعت را در قالب دریافت‌هایی که آموزش حرفه‌ای در ذهنیت افراد وارد ساخته، می‌گنجاند (کوهن، ۱۳۸۷).

کوهن پارادایم را در ارتباط با علم بهنجار مورد تعریف قرار داده است. او آن دسته از دستاوردهای علم بهنجار که دارای این دو خصلت باشند را پارادایم نامیده است: الف) دستاوردهایی چنان بی‌سابقه که گروه پایداری از هواداران را از رشته‌های رقیب فعالیت علمی، به سوی خود جذب می‌کنند؛ ب) دستاوردهایی چنان باز و منعطف که انواع مسائل را برای حل، در اختیار گروه نوین‌یاد کارورزان علوم قرار می‌دهند. در این معنی، پارادایم حاکی از آن است که:

«برخی نمونه‌های پذیرفته‌شده پراتیک علمی - نمونه‌هایی که قانون، نظریه، کاربرد و ابزار را با هم شامل می‌شوند - الگوهای فراهم می‌آورند که سرچشمه سنت‌های ویژه و منسجم پژوهش علمی هستند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۹۴).

مطالعه پارادایم‌ها مهم‌ترین چیزی است که دانشجو را برای عضویت در یک جامعه

علمی آماده می‌کند. با وجود پارادایم، توافق نسبی درباره مسائل بنیادین در یک حوزه علمی حاصل خواهد شد:

«کسانی که تحقیقاتشان بر بنیاد پارادایم‌های مشترک صورت می‌گیرد، نسبت به قواعد استانداردهای مشابهی در پژوهش علمی متعهدند. این پایبندی و اجماع آشکار ناشی از آن، پیش‌شرط‌های علم بهنجار، یعنی پیدایش و دوام یک سنت پژوهشی ویژه به‌شمار می‌آیند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۹۵).

به‌عقیده کوهن، علم بهنجار نوآوری‌هایی که به تزلزل در مواضع بنیادی آن می‌انجامد را سرکوب می‌کند. البته سرکوب نوآوری‌ها، نمی‌تواند زمان زیادی طول بکشد. گاهی مسئله‌ای معمولی که می‌بایست توسط قواعد و رویه‌های شناخته‌شده قابل حل باشد، حل‌ناپذیر می‌شود و در مقابل تلاش‌های دانشمندان خبره برای حل آن، مقاومت نشان می‌دهد. گاهی ابزاری که برای تحقیق بهنجار طراحی و ساخته شده است، مطابق انتظار عمل نمی‌کند. در مواردی از این دست، علم بهنجار دچار «بحران» می‌شود (کوهن، ۱۳۸۷).

زمانی که علم را از این نابهنجاری‌ها که سنت‌های رایج پراتیک علمی را با بحران مواجه می‌کنند گریزی نباشد، آنگاه «تحقیقات نامتعارفی آغاز می‌شوند که سرانجام، آن را به مجموعه نوینی از مواضع بنیادی رهنمون می‌شوند که پایه تازه‌ای برای عمل به علم فراهم می‌آورد» (کوهن، ۱۳۸۷: ۸۸). کوهن این دوره‌های نامتعارف را که جابه‌جایی مواضع بنیادین حرفه‌ای در آنها رخ می‌دهد، «انقلاب‌های علمی» می‌خواند. به نظر او، چنین دوره‌هایی «تکمله‌های سنت‌برانداز فعالیت سنتی علم بهنجار هستند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۸۸).

کوهن انقلاب‌های کوپرنیک، نیوتن، لاوزیه و اینشتاین را نمونه‌هایی از انقلاب‌های علمی می‌داند، چراکه «هر یک از این انقلاب‌ها، جامعه علمی را ناگزیر کرده‌اند که نظریه علمی پرسابقه و مقبولی را به سود نظریه دیگری که با آن ناسازگار بوده است، کنار بگذارد» (کوهن، ۱۳۸۷: ۸۹).

تأثیرات انقلابی، محدود به ابداع

نظریه‌های نوین نیست. از آنجا که مواضع بنیادین علم بهنجار، از پیش تعیین می‌کند که جهان از چه ذواتی تشکیل شده و همچنین تلویحاً مشخص می‌کند که چه ذواتی در این ترکیب وارد می‌شوند، کشف برخی فاکت‌ها نیز می‌تواند واجد تأثیرات انقلابی باشد؛ مانند کشف اکسیژن یا اشتهای ایکس. لذا «اهمیت یک کشف نامنتظره، در حد یک فاکت ساده نمی‌ماند، بلکه نوآوری‌های بنیادین، چه در عرصه فاکت‌ها و چه در نظریه، کیفیت جهان دانشمند را دگرگون کرده، به کمیت آن غنا می‌بخشد» (کوهن، ۱۳۸۷: ۹۰). در نهایت، انقلاب علمی به کنار گذاشتن پارادایم سابق و پذیرش پارادایم لاحق منجر می‌شود. طرحی که کوهن در تبیین تکامل علم درمی‌اندازد را می‌توان در قالب تصویر ۱ نشان داد:

#### تدقیق مفهوم پارادایم

آزاد ارمکی (۱۳۷۵) پارادایم را مفهومی اساسی در دستگاه فکری کوهن می‌داند و معتقد است که فهم نظریه وی درباره انقلاب‌های علمی و تکامل علم، کاملاً منوط به فهم دقیق این اصطلاح است. رابرت کلی (۱۹۹۷) نیز پارادایم را متعلق اصلی تحقیقات کوهن در فلسفه علم می‌داند، چرا که تمام فعل و انفعالات در تاریخ علم، حول و حوش ظهور و سقوط پارادایم‌ها رخ می‌دهند. با این حال، کلی اذعان می‌کند که ارائه تعریفی واضح از این اصطلاح دشوار است. او به عقیده مارگارت مسترمن در باب تعدد معانی پارادایم در کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» اشاره می‌کند. مسترمن در نقدی که از کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» به عمل آورد، اظهار داشت که کوهن اصطلاح پارادایم را در ۲۲ معنی متفاوت به کار برده است. ابهاماتی که کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» برانگیخت و نقادی‌هایی که منتقدان از آن به عمل آوردند، کوهن را بر آن داشت که در سال ۱۹۷۰ چاپ دوم کتاب را همراه با پیوستی در توضیح نکات مبهم، منتشر کند. بخش عمده‌ای از این پیوست صرف رفع ابهام از اصطلاح پارادایم

### از آنجا که مواضع بنیادین علم بهنجار، از پیش تعیین می‌کند که جهان از چه ذواتی تشکیل شده و همچنین تلویحاً مشخص می‌کند که چه ذواتی در این ترکیب وارد می‌شوند، کشف برخی فاکت‌ها نیز می‌تواند واجد تأثیرات انقلابی باشد

شده است. او در این نوشتار ضمن اشاره به نظر مسترمن، از خود چنین دفاع می‌کند: «یک خواننده دلسوز که در این اعتقاد که پارادایم عناصر فلسفی مرکزی کتاب را مشخص می‌کند، با من اشتراک نظر دارد، یک پاره‌فهرست تحلیلی فراهم آورده و نتیجه گرفته است که این واژه، دست کم به ۲۲ شیوه مختلف مورد استفاده قرار گرفته است. من اینک بر این نظرم که بیشترین اختلافات، ناشی از عدم قوام سبک نویسندگی است (برای نمونه قوانین نیوتن گاهی یک پارادایم، گاهی بخش‌هایی از یک پارادایم و گاهی پارادایم‌واره هستند) و می‌توان آنها را به سهولت نسبی از میان برداشت» (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۸۷-۲۸۸).

گرچه کوهن به «عدم قوام سبک نویسندگی» اشاره می‌کند، اما خود اذعان دارد که در بخش اعظم کتاب، واژه پارادایم در دو معنی متفاوت به کار رفته است:

۱. مجموعه کاملی از باورها، ارزش‌ها، فنون و امثال آن که اعضای یک جامعه معین در آن اشتراک دارند. این معنی، جامعه‌شناسانه است و کوهن در ادامه، آن را تحت عنوان «قالب تعلیمی» مورد بحث قرار می‌دهد.

۲. نوعی عنصر در این مجموعه؛ یعنی معماگشایی مشخص که اگر به‌مثابه الگو یا نمونه به کار برده شود، می‌تواند همچون پایه‌ای برای حل بازمانده معماهای علم

بهنجار، جانشین قواعد صریح شود. کوهن این معنی را عمیق‌تر می‌داند و در ادامه آن را تحت عنوان «مثال‌واره» مورد بحث قرار می‌دهد.

در معنی اول، پارادایم چیزی است که اعضای جامعه علمی در آن اشتراک دارند. جامعه علمی از کسانی تشکیل می‌شود که پارادایم مشترکی دارند. پارادایم‌ها را می‌توان با مطالعه رفتار اعضای یک جامعه علمی معین کشف کرد. یک جامعه علمی از کارورزان یک تخصص علمی تشکیل شده است، اعضای آن آموزش مشابهی دیده‌اند و ادبیات فنی مشابهی را فرا گرفته‌اند. هر جامعه علمی، حوزه موضوعه خاص خود را دارد و مرزهای این ادبیات استاندارد، معمولاً حدود حوزه موضوعه جامعه علمی را مشخص می‌کند. در علوم نخله‌هایی وجود دارند که با هم در حال رقابتند و پارادایم‌ها چیزی هستند که در میان اعضای این گروه‌ها مشترکند و بر کارورزان علمی حکمرانی می‌کنند (کوهن، ۱۳۸۷). از نکاتی که کوهن می‌کوشد آن را در فصل دوم کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» شرح دهد، گذر از مرحله «ماقبل‌پارادایم» به دوره «مابعد‌پارادایم» در جریان پیشرفت یک میدان علمی است. قبل از گذر، چند نخله برای استیلا در یک میدان علمی معین با هم رقابت می‌کنند. پس از آن، تعداد نخله‌ها به میزان زیاد کاهش می‌یابد و به‌طور عادی، یک نخله باقی می‌ماند و وجه کارآمدتر پراتیک علمی آغاز می‌شود که متوجه معماگشایی است و تنها زمانی می‌تواند کار یک گروه باشد که اعضای آن، بنیان‌های میدان خویش را مسلم فرض کنند. به‌عقیده کوهن، اعضای همه جوامع علمی، از جمله نخله‌های دوره ماقبل‌پارادایم، در انوعی از عناصر اشتراک دارند و به هر حال دارای یک پارادایم هستند. آنچه طی گذر به دوران بلوغ (مابعد‌پارادایم) تغییر می‌کند، نفس حضور پارادایم نیست، بلکه بیشتر «ماهیت» آن است. پس از تغییر، تنها تحقیق معطوف به معماگشایی در قالب علم بهنجار امکان‌پذیر می‌شود. پیامدهای پذیرش پارادایم که علم

را به حالت بلوغ یافته می‌رساند، این است که به موجب آن، جامعه علمی مسائل چالش‌گر را باز می‌شناسد، سررشته‌هایی برای حل آنها به دست می‌دهد و تضمین می‌کند که کارورز به واقع هوشمند، موفق خواهد شد (کوهن، ۱۳۸۷).

در ذکر معنی جامعه‌شناسانه پارادایم، از اصطلاح «قالب تعلیمی» سخن به میان آمد. قالب تعلیمی، آمیزه‌ای از «تعهدات گروه» است؛ عناصر نظم‌یافته‌ای از گونه‌های مختلف که موجب تعلق مشترک در بین کارورزان یک رشته خاص می‌شود (کوهن، ۱۳۸۷). به عقیده گراندی، (۲۰۰۶) عناصر تشکیل‌دهنده قالب تعلیمی در نظر کوهن، شش نوع است:

۱. معادلات یا سایر تعمیم‌های نمادین؛
۲. ابزارها؛
۳. استانداردهای دقت و تکرارپذیری تجربی؛
۴. مفروضات مابعدالطبیعی؛
۵. قلمرو جستار (مسائلی که کارورزان یک میدان علمی دارای موضوعیت می‌دانند، ولی هنوز حل نشده‌اند)؛ و
۶. مثال‌واره‌ها.

در معنی دوم، پارادایم همان «مثال‌واره» است. مثال‌واره، نحوه دیدن اعضای

یک جامعه علمی را مشخص می‌کند. دانشجوی در ضمن کارورزی در آزمایشگاه یا درسنامه‌های علمی، این نگاه را درونی می‌کند. تعمیم‌های نمادین، نقش مهمی در این زمینه ایفا می‌کنند. کوهن می‌گوید: «توانایی حاصله برای دیدن وضعیت‌های گوناگون به صورت همانند یکدیگر ... چیز عمده‌ای است که دانشجوی با حل مسائل مثال‌واره ... کسب می‌کند. پس از آنکه حل شمار معینی از مسائل را که ممکن است از یک فرد تا نفر بعدی به طور گسترده‌ای فرق کند، تکمیل کرد، مانند یک دانشمند به وضعیت‌هایی که با آنها روبه‌رو می‌شود، در چارچوب همان هیئت کل (گشتالت) می‌نگرد که دیگر اعضای گروه تخصصی او می‌نگرند» (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۹۷-۲۹۸).

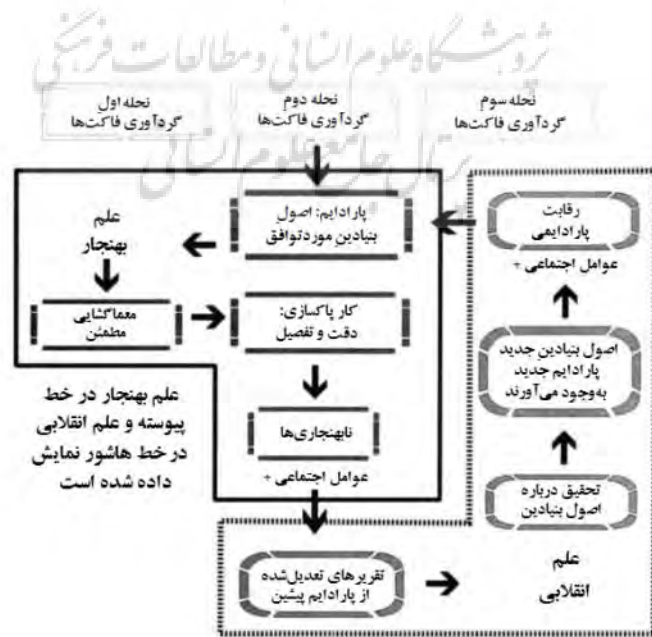
پارادایم به عنوان مثال‌واره، نوعی دانش ضمنی است. این دانش جنبه فردی ندارد، بلکه دارای آموزه و مشترک اعضای یک گروه است که تازه کاران آن را از راه تربیت کسب می‌کنند. دانش ضمنی، دانش تنیده در مثال‌واره‌های مشترک است. یکی از روش‌های بنیادینسی که اعضای یک گروه، یک فرهنگ یا یک خرده‌جامعه متخصصان به کمک آن یاد می‌گیرند نگرش یکسانی به چیزها داشته باشند، مثال‌واره‌های مشترک

است. به کمک مثال‌واره‌ها، این توانایی را کسب می‌کنیم که یک وضعیت معین را مشابه برخی و نامشابه برخی وضعیت‌های دیگر که پیش از این دیده‌ایم، بازناسیم (کوهن، ۱۳۸۷).

### پارادایم و کتابداری و اطلاع‌رسانی

درباره امکان یا عدم امکان مصداق‌یابی مفهوم پارادایم در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی نظرات مختلفی ابراز شده است. برخی مانند برند فرومان (۱۹۹۴) کاربرد مفهوم «پارادایم علمی»، آن‌چنان که مدنظر کوهن بوده است را در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی دشوارتر از سایر حوزه‌ها می‌دانند. به عقیده فرومان، آنچه بتوان آن را پارادایم علمی در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی دانست، یافت‌شدنی نیست. گرنوت و رزیگ (۱۹۹۳) نیز ضمن اشاره به بحث‌هایی که برای پیشنهاد پارادایم‌ها در علم کتابداری و اطلاع‌رسانی شکل گرفته است، آنها را چنان که باید قانع‌کننده نمی‌داند. با این وجود، وی دو نمونه از تمایزهای پارادایمی در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی را به قرار زیر می‌داند:

• تمایز بین کتابخانه‌ها، به عنوان نهادهای اجتماعی سنتی و بازیابی اطلاعات،



تصویر ۱: مدل انقلاب‌های علمی توماس کوهن (کلی، ۱۹۹۷: ۱۴۵)

به‌عنوان زمینه‌ای از فعالیت‌های مهندسی؛

- تمایز بین نظرگاه فنی/سیستم‌مدار و نظرگاه انسان/کاربرمدار.

کاربردهای تاکنونی اصطلاح پارادایم در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی، با سوءتفاهم‌هایی همراه بوده است. به‌عنوان مثال، یورلاند (۲۰۰۰) اصطلاحاتی همچون رهیافت، فرانظریه، موضع فلسفی و پارادایم را معادل هم می‌داند و معتقد است که نمی‌توان مرز مشخصی بین آنها قائل شد. بر این اساس، یورلاند نحله‌هایی همچون سازندنگاری اجتماعی، عقل‌انگاری انتقادی، تجربه‌انگاری، تحصیل‌انگاری، معرفت‌شناسی فمینیستی، هرمنوتیک، پدیدارشناسی، تاریخ‌انگاری، فلسفه علم مارکسیستی، پست‌مدرنیسم، پس‌ساختارنگاری، عقل‌انگاری، واقع‌انگاری، نظریه سیستمی و پراگماتیسم را (با ذکر پیشگامان هر یک در کتابداری و اطلاع‌رسانی) چونان پارادایم‌هایی در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی برمی‌شمارد. آشکار است که در اینجا، اصطلاح پارادایم درست در تضاد با آراء کوهن به کار رفته است، چرا که کوهن، خصیصه مرحله قبل از بلوغ (مقابل پارادایمی) را تنازع «نحله‌های متعدد رقیب» می‌داند و می‌گوید که این پارادایم است که باعث گذر از مرحله عدم بلوغ (مقابل پارادایمی) به مرحله بلوغ (مابعد پارادایمی) و حصول اجماع و اتفاق نظر در بین اعضای یک جامعه علمی می‌شود. پارادایم، مناط وحدت آراء است، نه تشتت آراء؛ آن‌چنان‌که در نحله‌های هم‌اورد و رقیب فوق‌الذکر دیده می‌شود. نمونه دیگری از این دست سوءتفاهم‌ها، معادل انگاشتن مفهوم پارادایم با نظریه‌ها، پیش‌فرض‌ها، پیش‌فهم‌ها، پیش‌داوری‌ها، تمایلات و علائق ذهنی فرد است. به‌عنوان مثال، داورپناه (۱۳۸۸) سعی کرده است مفهوم پارادایم را در تبیین رفتار اطلاع‌جویی و معیارهای ارزیابی ربط اسناد بازبایی‌شده با نیاز اطلاعاتی کاربر به کار گیرد، اما شاید به این دلیل که به نقل قول از منابع دست دوم و بعضاً نگاه‌شده توسط افرادی خارج از حوزه تخصصی فلسفه علم اکتفا کرده و خود را مستغنی از مراجعه مستقیم به کتاب

«ساختار انقلاب‌های علمی» دانسته است، در این امر چندان توفیقی نداشته است. او پارادایم را عمدتاً در همان معنی فرافردی و کل‌انگاره مورد نظر کوهن تعریف می‌کند، اما در تطبیق آن با مباحث مربوط به بازبایی اطلاعات، معنایی معادل با هنجارها و ارزش‌ها و پیش‌فرض‌ها و پیش‌فهم‌های فردی کاربر را از آن مراد می‌کند و مباحث خود را به‌صورت التقاطی از نظریه هرمنوتیکی کاپورو و نظریه تحلیل حوزه‌ای یورلاند به انجام می‌رساند. به‌نظر می‌رسد نویسنده مزبور نتوانسته درک مناسبی از نسبت ذهنیت فردی و ساختارهای آگاهی فرافردی به دست آورد. وی تلقی دقیقی از تعریف کوهنی پارادایم ندارد و پارادایم را با نظریه‌ها و پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی اشتباه گرفته است. نقل بخش‌هایی از آنچه که وی به‌عنوان نتیجه‌گیری نگاشته، شاهدی بر این مدعاست:

«تئوری‌ها و پیش‌فرض‌ها، منظرهای دید عالمان را می‌سازند ... از آنجا که هر پارادایم تفسیر منحصر به فردی از واقعیت ارائه می‌دهد، نمی‌توان بینش‌های رقیب حاصل از پارادایم‌های مختلف را در یکدیگر ادغام نمود. بنابراین، نظام‌های بازبایی باید تلاش کنند تا ساختار یا ساختارهای حوزه یا حوزه‌هایی را که تحت پوشش قرار می‌دهند، برای کاربران آشکار سازند؛ زیرا رفتار اطلاع‌جویی را می‌توان زیر نفوذ نظریه‌ها یا پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی دانست» (داورپناه، ۱۳۸۸: ۹۳).

پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی می‌توانند از اجزاء تشکیل‌دهنده پارادایم‌ها (قالب‌های تعلیمی) باشند، اما آشکار است که نظریه‌ها را نمی‌توان معادل پارادایم دانست؛ پارادایم غیر از نظریه است. نظریه‌ها خود در چارچوب پارادایم معنی‌دار می‌شوند. به‌طور کلی، تحویل کردن پارادایم به پیش‌فرض‌ها و نظریه‌ها، خطاست.

یورلاند (۲۰۰۰) با معادل گرفتن مفهوم رهیافت، فرانظریه و پارادایم، مهم‌ترین رهیافت‌های فرانظریه‌ای یا پارادایم‌ها در علم اطلاع‌رسانی را به قرار زیر می‌داند:

- پارادایم فیزیکی (رهیافت‌های مرتبط با کامپیوتر)؛
- نظرگاه شناختی؛

- نظرگاه‌های مختلف کاربرمدار؛
- نظرگاه‌های مختلف سیستم‌مدار؛
- نظرگاه مبتنی بر تحلیل حوزه‌ای؛
- رهیافت‌های متن/اسندمدار (از جمله کتاب‌سنجی و اطلاع‌سنجی)؛
- نشانه‌شناسی، هرمنوتیک و نظرگاه‌های خویشاوند با آنها؛ و
- نظرگاه‌های التقاطی.

اگر نظر یورلاند را بپذیریم، به فهرست فوق موارد دیگری را نیز می‌توان افزود:

- پارادایم سوپزکتیویستی/اژکتیویستی در مقابل پارادایم هرمنوتیکی؛
- پارادایم تحقیق کیفی در مقابل تحقیق کمی؛
- پارادایم اتوماسیون در مقابل پارادایم دستی؛
- پارادایم دسترسی در مقابل پارادایم مالکیت؛
- پارادایم حفظ و نگهداری در مقابل پارادایم اشاعه.

اما باز هم شایان تأکید است که این قبیل موارد، بیشتر نحله‌ها یا نظریه‌هایی هستند که با هم در حال رقابتند و لذا اطلاق مفهوم پارادایم بر آنها، آنچنان‌که مد نظر توماس کوهن بود، خالی از اشکال نیست. شاید بدین جهت که کوهن ابزارها را نیز از اجزای تشکیل‌دهنده پارادایم‌ها می‌داند، یورلاند (۲۰۰۰) نیز به ذکر «پارادایم‌های ناشی از تکنولوژی» پرداخته است. او این پارادایم‌ها را به شرح زیر تقسیم‌بندی کرده است:

۱. نمایه‌سازی و طبقه‌بندی دستی در کتابخانه‌ها (به‌ویژه کتاب‌ها؛ عمدتاً ۱۸۷۶ به این طرف)
  - چارلز ای. کاتر (۱۸۳۷-۱۹۰۳)
  - ملویل دیوئی (۱۸۵۱-۱۹۳۱)
  - هنری ای. بلیس (۱۸۷۰-۱۹۵۵)
  - اس. آر. رانگاناتان (۱۸۹۲-۱۹۷۲)
۲. «سندآمائی» و ارتباطات علمی (طبقه‌بندی و نمایه‌سازی در کتابشناسی‌های موضوعی، به‌ویژه مقالات مجلات؛ عمدتاً از سال ۱۸۹۵ به این طرف)
  - پل آتله (۱۸۶۸-۱۹۳۴)
  - تأسیس «مؤسسه بین‌المللی کتابشناسی» که در سال ۱۹۳۷ به «فدراسیون بین‌المللی سندآمائی» و سپس



**نظام‌های بازیابی باید تلاش کنند تا ساختار یا ساختارهای حوزه  
یا حوزه‌هایی را که تحت پوشش قرار می‌دهند، برای کاربران  
آشکار سازند؛ زیرا رفتار اطلاع‌جویی را می‌توان زیر نفوذ نظریه‌ها  
یا پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی دانست**

نظریه‌هایی طرح‌شده است که توسط مؤلفان به تفصیل مورد بحث قرار گرفته‌اند. به‌عنوان مثال، «نظریه ریاضی ارتباطات» (نظریه شانون) و نظریه سیبرنتیکی، مربوط به پارادایم ریاضی-طبیعی؛ نظریه معنایی بارهیلل-کارناپ و نظریه درتسک مربوط به پارادایم معنایی و نظریه «وضع نامنظم شناخت» بلکین و «نظرگاه شناختی» اینگورسن مربوط به پارادایم شناختی هستند. مبنای این مقوله‌بندی توسط آنها، نقش عنصر «عینیت» و «ذهنیت» در پرسش از اطلاعات بوده است.

در پارادایم ریاضی-طبیعی و پارادایم معنایی، اطلاعات به‌صورت کاملاً عینی و فارغ از هرگونه جنبه ذهنی اعتبار می‌شود. وجه تفاوت این دو آن است که در پارادایم ریاضی-طبیعی، به علت غلبه طبیعت‌انگاری و فیزیک‌انگاری، اطلاعات فارغ از ابعاد معنایی و صرفاً در ساحت ماده و طبیعت مورد بحث قرار می‌گیرد. اما در پارادایم معنایی، اطلاعات، اگرچه به‌نحو عینی، اما نه در ساحت طبیعت بلکه در ساحت زبان و مستقل از عالم ماده و طبیعت مورد بحث قرار می‌گیرد. نکته مهم این است که در پارادایم معنایی، معنی به‌گونه‌ای عینی و مستقل از ابعاد

که تکنولوژی‌های جدید، عموماً دانش تولیدشده پیشین را نادیده گرفته‌اند و به خلق دانش جدید، مبتنی بر اصول موضوعه جدید دامن زده‌اند (یورلاند، ۲۰۰۰). البته او چیزی از اوصاف علم بهنجار در ذیل هر یک از این پارادایم‌ها و جزئیات تغییرات پارادایمی مزبور نمی‌گوید. او تبیین نمی‌کند که نوآوری‌های تکنولوژیک، چگونه و از طریق چه سازوکارهایی موجب ایجاد بحران در علم بهنجار کتابداری و اطلاع‌رسانی و وقوع انقلاب‌های علمی در آن شده‌اند. آنچه او می‌گوید چیزی بیش از تاریخ‌نگاری‌های رایج کتابداری و اطلاع‌رسانی نیست که به جای شرح تاریخ نظریه‌ها، به تاریخ تکنولوژی می‌پردازند؛ آن هم تکنولوژی‌ای که نه در درون حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی، بلکه در بیرون از آن ابداع شده و بسط یافته است.

در مقاله‌های دیگر (خندان و فدایی، ۱۳۸۷)، نویسندگان کوشیده‌اند مفهوم پارادایم را در بررسی تطورات حوزه «اطلاع‌شناسی» به کار ببرند. آنها سه پارادایم را در قلمرو اطلاع‌شناسی تشخیص داده‌اند که عبارتند از: پارادایم ریاضی-طبیعی، پارادایم معنایی و پارادایم شناختی. در ذیل هر یک از این پارادایم‌ها،

در سال ۱۹۸۶ به «فدراسیون بین‌المللی اطلاع‌رسانی و سندآمائی» تغییر نام یافت.  
• ویرایش اول «طبقه‌بندی دهدهی جهان» (۱۹۰۵-۱۹۰۷)  
• اس. آر. رانگانان (۱۸۹۲-۱۹۷۲)  
• برایان ویکری (۱۹۱۸)  
• مطالعات کاربران (برنال، ۱۹۴۸)  
۳. ذخیره و بازیابی اطلاعات به‌وسیله کامپیوتر (عمدتاً از ۱۹۵۰ به این طرف)  
• مطالعات کرنفیلد (۱۹۵۱) (رهیافتی که در مطالعات سیستم‌مدار بازیابی اطلاعات، به نوعی «صورت ازلی» [آرکه‌تیپ] بدل شد)

• رهیافت آماری  
• «نظرگاه شناختی» (نیکولاس بلکین، پیتر اینگورسن و دیگران)  
• سیستم‌های خبره و هوش مصنوعی  
• پردازش زبان طبیعی؛ رهیافت‌های زبان‌شناختی

۴. بازیابی مبتنی بر استناد (۱۹۶۳ به این طرف)

• تحقیق درباره نقش نسبی اصطلاحات در مقابل ارجاعات در بازیابی اطلاعات  
• تحقیق درباره روابط معنایی بین مقالات استنادکننده و استنادشونده  
• تحقیق درباره انگیزه‌های فرد استنادکننده  
• تحقیق درباره الگوهای جامعه‌شناختی در استناد

۵. تکنولوژی‌های تمام‌متن، فرامتن و اینترنت (عمدتاً ۱۹۹۰ به این طرف)

• تحقیق درباره بازیابی تمام متن و مطلوبیت «اطلاعات دارای افزوده» (مانند توصیفگرها)  
• مطالعات مربوط به ترکیب سند  
• تحقیق درباره کاوش فرامتنی و طراحی بهینه گره‌ها و پیوندها  
• تحقیق درباره اثربخشی موتورهای جست‌وجوی اینترنتی

یورلاند چنین ادامه می‌دهد که این «پارادایم‌های ناشی از تکنولوژی»، نظریه را تحت تأثیر قرار داده‌اند که مهم‌ترین مورد آن، نشستن مفهوم «اطلاعات» به جای مفهوم «سند» بوده است. استدلال یورلاند در تأیید تغییرات پارادایمی توسط اختراعات تکنولوژیک این است

روان‌شناختی و صرفاً در ساحت زبان مورد امعان نظر است؛ معنی عینیت دارد، یعنی معنی در ساحت ماده و طبیعت یا ذهن متقرر نیست، بلکه در ساحت زبان تقرر دارد و بدین ترتیب مناسبات روان‌شناسانه حذف می‌شوند. وجه افتراق پارادایم معنایی از پارادایم شناختی نیز همین است. در پارادایم شناختی، اطلاعات نه در ساحت ماده و نه در ساحت زبان (به گونه‌ای مستقل از فاعل شناسا)، بلکه در ساحت ذهنیت و نقشی که در جرح و تعدیل ساختارهای ذهنی بشر دارد، مورد بحث قرار می‌گیرد (خندان و فدایی، ۱۳۸۷). البته مؤلفان، این پارادایم‌ها را پارادایم‌هایی مدرن خوانده‌اند و این بدان معنی است که به خصلت تاریخی آنها توجه داشته‌اند. از آنجا که این پارادایم‌ها، خواه عینی و خواه ذهنی، در سوژکتیویسم دکارتی (جدایی سوژه و ابژه) ریشه دارند، متصف به صفت مدرن شده‌اند (خندان و فدایی، ۱۳۸۷). به نظر می‌رسد معنایی که مؤلفان از مفهوم پارادایم در نظر داشته‌اند، قریب به معنی «مثال‌واره» در نزد کوهن است که «شیوه دیدن» خاصی را برای اعضای یک جامعه علمی اقتضا می‌کند. اصطلاح پارادایم توسط کاپورو (۱۹۹۲) نیز به کار رفته است. به عقیده کاپورو در قلمرو انفورماتیک و علم اطلاع‌رسانی

سه پارادایم غالب می‌بینیم که در پیوند با جریان تحصیل‌انگاری و عقل‌انگاری‌اند: پارادایم بازنمایی، پارادایم منبع-کانال-گیرنده و پارادایم افلاطونی. هر سه پارادایم، اطلاعات را چیزی می‌دانند که محصول مواجهه فاعل شناسا (سوژه) با متعلق شناخت (ابژه) است.

مطابق با پارادایم بازنمایی، انسان در مقام سوژه، مشاهده‌گر یک واقعیت خارجی است. اطلاعات نیز تصویر و بازنمایی کدگذاری شده این واقعیت است. این بازنمایی‌ها چون در مغز پردازش و کدگذاری شوند، قابل انتقال به سایر اذهان و یا ذخیره‌سازی و پردازش در ماشین‌ها هستند. از این نظرگاه، انسان‌ها در واقع پردازشگران زیستی اطلاعات‌اند. بر این اساس گفته می‌شود که علم اطلاع‌رسانی به مطالعه بازنمایی‌ها، کدگذاری و استفاده عقلانی از اطلاعات می‌پردازد (کاپورو، ۱۹۹۲).

مطابق با پارادایم منبع-کانال-گیرنده، ارتباط بین منبع و گیرنده همان تبادل اطلاعات است. بر اساس این پارادایم، علم اطلاع‌رسانی عمدتاً مربوط است به تأثیر اطلاعات بر گیرنده. در عین حال، گیرندگان منفعل نیستند، بلکه جست‌وجوگر اطلاعات‌اند تا بتوانند به کمک آن مسائل خود را حل کنند (کاپورو،

۱۹۹۲). مطابق با پارادایم افلاطونی، جوهری به نام اطلاعات فی‌نفسه وجود دارد و آن، ساحتی از معرفت بشر است که در محمل‌های مادی، عینیت یافته است. کاپورو چنین نگاهی را به‌نحوی متناقض‌نما، «افلاطون‌انگاری ماده‌انگارانه» می‌نامد. در این حالت، علم اطلاع‌رسانی اطلاعات را از حیث عینیتش در محمل‌های مادی، مثلاً اسناد یا داده‌های الکترونیکی مورد مطالعه قرار می‌دهد. پارادایم افلاطونی در صورت ایدئالیستی‌اش، معرفت را یک امر عینی فی‌نفسه - مستقل از هر محمل مادی - می‌داند که نمونه آن طرح جهان ۳ پوپر است؛ جهان ۳، جهان اطلاعات است که در عین حال مستقل از قلمرو ذهن (جهان ۲) و عین (جهان ۱) است. در این حالت، جوهر عینی و در عین حال غیرمادی مورد بررسی قرار می‌دهد (کاپورو، ۱۹۹۲).

به عقیده کاپورو، این سه پارادایم در فلسفه مدرن و تمایز بین «جوهر اندیشنده» [= res cogitans] و «جوهر ممتد» [= res extensa] ریشه دارند. آنها ارتباط انسانی را براساس تقابل سوژه-ابژه تصویر می‌کنند که بر اساس آن، ابژه‌های جهان خارج در ذهن یا مغز سوژه بازنمایی می‌شوند. از این منظر، فرایند ارتباط عبارت است از تبادل اطلاعات بین سوژه‌ها، که این اطلاعات مربوط به بازنمایی ابژه‌های جهان خارج در ذهن آنهاست. کاپورو این تلقی از فرایند ارتباط و تبادل اطلاعات را «طرح سوژکتیویست-ابژکتیویست ارتباط انسانی» می‌نامد (کاپورو، ۱۹۹۲).

به عقیده کاپورو، در آزمایش‌های کرنفیلد که با هدایت کلوردن در دهه ۱۹۶۰ انجام شد و به طرح مقیاس‌های بازیافت و دقت انجامید، شاهد غلبه نگاه مکانیسیستی مبتنی بر ثنویت سوژه-ابژه هستیم. سپس در دهه ۱۹۷۰ با طرح نظریه «وضع نامنظم شناخت» توسط بلکین و «نظرگاه شناختی» اینگورسن، شاهد گشت شناختی هستیم. مطابق نظر کاپورو، «نظرگاه شناختی» در قبال اطلاعات، نمونه بارزی از طرح سوژکتیویست-ابژکتیویست ارتباط انسانی است که در آن بر «ساختار ذهنی

مطابق با پارادایم بازنمایی، انسان در مقام سوژه، مشاهده‌گر یک واقعیت خارجی است. اطلاعات نیز تصویر و بازنمایی کدگذاری شده این واقعیت است.





دانش فرد» تأکید می‌شود. در نظرگاه شناختی، اطلاعات جوهری فوق‌طبیعی دانسته می‌شود که فقط در فضاهاى ذهنی و معرفتی وجود دارد و لذا می‌توان آن را تقریری ایدئالیستی از پارادایم افلاطونی دانست. از سوی دیگر، نظرگاه شناختی با طرح جهان‌های سه‌گانه پوپر، یعنی وجود جهان خودمختار اطلاعات، نیز قرابت دارد. در مقابل، کاپورو قائل به پارادایم هرمنوتیک است که مفروضات این نوع نگاه را به چالش می‌کشد. نظرگاه شناختی در محدوده ثنویت سوژه-ابژه مانده است و در مقابل، هرمنوتیک فلسفی سودای گذشت از ثنویت سوژه-ابژه را دارد (کاپورو، ۱۹۹۲).

کاربرد اصطلاح پارادایم توسط کاپورو از برخی جهات با کاربرد این مفهوم در آثار توماس کوهن قرابت دارد. به‌ویژه لازم است توجه شود که او تاحدی استلزامات روش‌شناختی و آموزشی این پارادایم‌ها و آثاری که هر یک از آنها در این موارد به دنبال خواهند داشت را بیان کرده است. همچنین می‌توان دریافت که هر یک از پارادایم‌های سه‌گانه مورد اشاره کاپورو، چگونه نوعی «وحدت موضوع» را برای علم کتابداری و اطلاع‌رسانی به دنبال خواهد داشت. اما کماکان این مسئله وجود دارد که آیا آنچه وی مطرح می‌کند، نحله‌ها یا رهیافت‌های رقیب در حوزه انفورماتیک و علم اطلاع‌رسانی هستند که از اختلاف نظر درباب مسائل بنیادین این حوزه حکایت دارند، یا پارادایم‌هایی که موجب حصول اجماع نظری و روش‌شناختی می‌شوند.

### نتیجه‌گیری

اشاره شد که پارادایم در نظر کوهن، آن چیزی است که مناط اجماع نظر در یک جامعه علمی است و مانع از اختلاف در مسائل بنیادین می‌شود. کوهن رواج پارادایم‌های همه‌پذیر در علوم طبیعی، به‌جز ریاضیات و ستاره‌شناسی را دارای قدمت چندانی نمی‌داند. به اعتقاد او، شاخص تحقیق درباره حرکت پیش از ارسطو، استاتیک پیش از ارشمیدس، گرما پیش از بلک، در شیمی پیش از بویل و در زمین‌شناسی تاریخی پیش از هاتن،

اختلاف‌نظرهای بنیادین بوده است؛ یعنی در موارد مورد اشاره، قبل از ظهور متفکران و دانشمندان نامبرده، شاهد مرحله ماقبل پارادایمی یا پیش‌ابولوغی هستیم که بین نحله‌های رقیب اختلاف‌نظرهای بنیادین وجود داشت. نخستین پارادایم‌های همه‌پذیر در بخش‌هایی از زیست‌شناسی (به‌عنوان مثال تحقیق در مورد وراثت) از این هم متأخرترند (کوهن، ۱۳۸۷). کوهن در ارتباط با علوم اجتماعی مطلب را اینگونه پی می‌گیرد:

«... و این پرسش بی‌پاسخ می‌ماند که اصلاً کدام بخش‌های علوم اجتماعی به چنین پارادایم‌هایی دست یافته‌اند. تاریخ حکایت از آن دارد که راه دستیابی به اجماع پژوهشی منسجم، بسیار ناهموار است» (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۱۰۰).

کوهن در مقدمه کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» و در ضمن بیان مراحل نگارش کتاب، به حضورش در «مرکز مطالعات پیشرفته در علوم رفتاری» در سال ۱۹۵۸-۱۹۵۹ اشاره می‌کند. کوهن می‌گوید که حضور در بین دانشمندان «امور اجتماعی» برای او مسائل غیرمترقبه‌ای درباره تمایزهای این جامعه با جامعه دانشمندان علوم طبیعی پیش آورد. از جمله شمار و دامنه «عدم توافق‌های دانشمندان علوم اجتماعی» درباره ماهیت مسائل و روش‌های مشروع علمی بود که توجه او را جلب کرد. وی متوجه این نکته شد که پراتیک علمی مانند ستاره‌شناسی، فیزیک، شیمی یا زیست‌شناسی به‌طور متعارف چنان نیست که بحث و تخالف درباره مسائل بنیادین را چنان که در علوم انسانی و اجتماعی (از قبیل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و البته کتابداری و اطلاع‌رسانی) معمول است، برانگیزاند. تلاش برای شناخت سرمنشأ این تمایز، او را به جانب مفهوم پارادایم کشاند. به‌عبارت دیگر، علت این امر که تخالف در علوم طبیعی کمتر از علوم انسانی و اجتماعی است، وجود پارادایم در علوم طبیعی است که حصول توافق از رهگذر آن صورت می‌گیرد (کوهن، ۱۳۸۷).

نکته فوق، بسیار مهم است. کوهن صریحاً اذعان دارد که توجه به تفاوت

بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی، باعث شد که وی مفهوم پارادایم را طرح کند. نظام زمین‌مرکزی بطلمیوسی، نظام خورشیدمرکزی کوپرنیکی، «اصول» نیوتن و نسبییت عام اینشتین نمونه‌هایی از پارادایم در علوم طبیعی هستند. اینها برای سالیان، موجب وحدت نظر در باب موضوع و مسائل در میان دانشمندان نجوم و فیزیک بوده‌اند. لیکن در حوزه علوم اجتماعی، و از جمله کتابداری و اطلاع‌رسانی چنین وحدتی مشاهده نمی‌شود.

در قلمرو کتابداری و اطلاع‌رسانی، حتی هنوز درباره «نامگذاری» این رشته اتفاق نظر وجود ندارد (به‌عنوان مثال بنگرید به: زینس، ۲۰۰۶، ۲۰۰۷b) و هر از گاهی کسی پیدا می‌شود و می‌خواهد با تغییر نام رشته و پیشنهاد نام‌هایی که با ذائقه تکنیک‌زده مخاطب تناسب بیشتری دارند، به این حوزه سر و سامان بدهد. اکثر این نام‌ها همچون «دانش‌شناسی»، «مدیریت اطلاعات»، «مدیریت دانش»، «ذخیره و بازیابی اطلاعات» و نظائر آنها، بیشتر نوعی کاربرد اقتناعی زبان‌اند و قادر نیستند نقش «پارادایمی» ایفا کنند؛ یعنی نامگذاری‌هایی از این دست، از آنجا که بدون توجه به تقسیم کار اجتماعی و ظرفیت‌های آموزشی و پژوهشی این رشته و در فضایی وهمی ارائه می‌شوند، نمی‌توانند در موضوع و مسائل وحدت و اجماع نظر ایجاد کنند و طرفه اینکه اکثر این قبیل نامگذاری‌ها، نه تنها مایه اجماع و اتفاق نظر نشده، بلکه تفرقه و تشتت ذهنی و عملی بیشتری در جامعه علمی کتابداری و اطلاع‌رسانی ایجاد کرده‌اند. نامگذاری باری به هر جهت و ارتجالی، بدون توجه به نیاز حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی به «قالب تعلیمی» و «مثال‌واره»های علمی، گرهی را نخواهد گشود و اگر اثری داشته باشد، آن اثر محدود به ارضاء نیاز به کرامت اجتماعی و وجاهت حرفه‌ای از طریق انتخاب نام‌هایی است که طنین خوش‌تری در سمع مخاطب دارند؛ یعنی نامگذاری‌هایی که عمدتاً برای حذف عنوان «کتابداری» و جایگزین کردن عناوین پرطمطراق‌تر باشد. از این‌روست که افرادی مانند اسپانگ-هنسن (۲۰۰۱) و کاپورو و

- (3), 501-531.
- Hjørland, B. (Ed.). (2005). Library and information science and the philosophy of science. *Journal of Documentation*, 61 (1), 1-163.
- Hoyningen-Huene, P. (2005). Kuhn, Thomas Samuel. In Edward Craig (Ed.). *The shorter routledge encyclopedia of philosophy* (pp. 533-534). London: Routledge.
- Klee, R. (1997). Introduction to the philosophy of science: cutting nature at its seams. Oxford: Oxford University Press.
- Spang-Hanssen, H. (2001). How to teach about information as related to documentation. *Human IT*, 5 (1), 125-143. (Original work published in 1970).
- Wersig, G. (1993). Information science: The study of postmodern knowledge usage. *Information Processing & Management*, 29 (2), 229-239.
- Zins, C. (2006). Redefining information science: from "information science" to "knowledge science". *Journal of Documentation*, 62 (4), 447-461.
- Zins, C. (2007a). Classification schemes of information science: Twenty-eight scholars map the field. *Journal of the American Society for Information Science and Technology*, 58 (5), 645-672.
- Zins, C. (2007b). Conceptions of information science. *Journal of the American Society for Information Science and Technology*, 58 (3), 335-350.
- Zins, C. (2007c). Conceptual approaches for defining data, information and knowledge. *Journal of the American Society for Information Science and Technology*, 58 (4), 479-493.

منبع:

فصلنامه تحقیقات اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌های عمومی، شماره ۶۷، زمستان ۱۳۹۰.

- مقدم (مؤلفان و مترجمان). رفتار اطلاعاتی انسان (ص ۶۹-۹۶). تهران: دبیرش.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۸). علم‌شناسی فلسفی: گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- کوهن، توماس اس. (۱۳۸۷). ساختار انقلاب‌های علمی. ترجمه عباس طاهری. تهران: قصه (نشر اثر اصلی ۱۹۷۰).
- لازی، جان (۱۳۷۷). درآمدی تاریخی به فلسفه علم (علی پایا، مترجم). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- Budd, J. (2001). Knowledge and knowing in library and information science; A philosophical framework. Lanham: The Scarecrow Press.
- Capurro, R. (1992). What is information science for? A philosophical reflection. In Pertti Vakkari & Blaise Cronin (Eds.), *Conceptions of Library and Information Science: Historical, empirical and theoretical perspectives* (pp. 82-98). London: Taylor Graham. Retrieved July 9, 2010, from: <http://www.capurro.de/tampere91.htm>
- Capurro, R. & Hjørland, B. (2003). The concept of information. *Annual Review of Information Science and Technology*, 37, 343-411.
- Fallis, D. (Ed.). (2002). Social epistemology and information science. *Social Epistemology*, 16 (1), 1-114.
- Frohmann, B. (1994). Discourse analysis as a research method in library and information science. *Library & Information Science Research*, 16 (2), 119-138.
- Grandy, R. (2006). Thomas Kuhn. In Sahotra Sarkar & Jessica Pfrifer (Eds.), *The philosophy of science; An encyclopedia* (pp. 419-431). London: Routledge.
- Herold, K. (Ed.). (2004). The philosophy of information. *Library Trends*. 52 (3), 373-670.
- Hjørland, B. (2000). Library and information science: Practice, theory and philosophical basis. *Information Processing & Management*, 36

یورلاند (۲۰۰۳)، معتقدند کاربرد واژه‌هایی مانند «اطلاعات»، نباید از منظری صرفاً اقلی باشد، بلکه باید مشخص شود که ربط نظری و کاربردی این الفاظ با مسائل کتابداری و اطلاع‌رسانی چیست.

همچنین، هنوز درباره اینکه موضوع و مسائل کتابداری و اطلاع‌رسانی چیست و چه ارجحیت‌های روش‌شناختی‌ای برای حل آن مسائل وجود دارد، اتفاق نظر وجود ندارد. اینکه چه موجودیتی (به‌عنوان مثال داده، اطلاعات، دانش، سند و نظائر آن) مفهوم اصلی این حوزه است، هنوز محل نزاع است. علاوه بر این، اجماعی در مورد تعریف این مفاهیم دیده نمی‌شود و چارچوب‌های مطالعاتی و سرفصل‌های درسی لازم برای پیگیری آن مسائل نیز محل نزاع است (به‌عنوان مثال بنگرید به: زینس، ۲۰۰۷a، ۲۰۰۷c). این همه، حکایت از آن دارد که کاربرد مفهوم پارادایم در حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی باید با احتیاط صورت گیرد و نمی‌توان رهیافت‌ها، نخله‌ها و نظریه‌های متعارض را تحت عنوان پارادایم نامید. آنچه باید در اولویت کاری محققان علاقه‌مند به این قبیل بحث‌ها قرار گیرد، اقتباس بی‌محابای عبارات و اصطلاحات فیلسوفان علم و تزریق آن به مکتوبات حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی نیست، بلکه تأمل در «شرایط امکان» ایجاد یک برنامه تحقیقاتی منسجم در این حوزه است که زمینه‌ساز تکوین رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی به‌عنوان یک جامعه علمی واحد باشد.

#### منابع و مآخذ

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۵). نظریه در جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابرامی، هوشنگ (۱۳۷۹). شناختی از دانش‌شناسی (علوم کتابداری و دانش‌شناسی). تهران: کتابدار.
- آکاشا، سمیر (۱۳۸۷). فلسفه علم. ترجمه هومن پناهنده. تهران: فرهنگ معاصر (نشر اثر اصلی ۲۰۰۲).
- خندان، محمد و فدایی، غلامرضا (۱۳۸۷). نگاهی به پارادایم‌های سه‌گانه مدرن در اطلاع‌شناسی. پیام کتابخانه، ۵۴ (۱)، ۳-۳۰.
- داورپناه، محمدرضا (۱۳۸۸). پارادایم و بازیابی اطلاعات. در محمدرضا داورپناه، شعله ارسطوپور، عاطفه شریف، حیدر مختاری و حسین مرادی